فرزندان شهید نجفی بر مزار پدر

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم نعمت‌الله نجفی از شهدای لشکر فاطمیون

او در همین دنیا هم اهل بهشت بود

■ شکوفه زمانی

شهید نعمت‌الله نجفی متولد افغانستان از پدر و مادری زاده شد که هر دو اصالتاً اهل هرات بودند. نعمت‌الله بعدها به ایران آمد و در مشهد با همسرش ازدواج کرد و در جوار امام هشتم، عشق و معرفت به اهل بیت را چنان آموخت که عاقبت در تاریخ هشتم اسفند ۱۳۹۳ در عملیات تل قرین در استان «درعای» سوریه به شهادت رسید. او در حالی با اصابت سه گلوله قناسه به پیشانی‌اش شهید شد که در کنارش شهیدان علیرضا توسلی و رضا بخشی به ترتیب به عنوان فرمانده و جانشین تیپ فاطمیون حضور داشتند. پیکر شهید نجفی پس از انتقال به ایران در بلوک ۳۰ بهشت رضای مشهد آرام گرفت. برای آشنایی با زندگی این شهید، دقایقی با ثریا نجفی، همسر شهید همکلام شدیم.

فامیلی شما با شهید یکی است، با هم نسبت داشتید؟

بله، ما دخترعمو و پسرعمو هستیم. من در سن ۱۵ سالگی با شهید که آن موقع ۲۱ سال داشت ازدواج کـردم. ماحصل زندگی مشـترکمان با شهید چهار فرزند اسـت؛ سه پسر و یک دختر به نام‌های آقا مهدی که روز نیمه شعبان سال ۷۵ به دنیا آمد. آن زمان همسرم گفت پسرمان اسـمش را با خـودش آورده اسـت و نامش را مهدی گذاشت. محمدحسین هم دو روز بعد از عاشورای سال ۸۲ به دنیا آمد. شهید گفت این بچه هم نامش را با خودش آورده اسـت و اسم نوزاد را محمدحسـین گذاشت. علیرضا هم در ماه رجب و در ایام میلاد امیرالمؤمنین علی(ع) در سال ۸۹ به دنیا آمد. به همین دلیل همسرم گفت نامش را علیرضا بگذاریم. دخترم فاطمه زهرا ۲۷ محرم سـال ۹۲ به دنیا آمد و به علت علاقه شدید شـهید به نام سیده نساءالعالمین خانم فاطمـه زهرا(س) نامـش را فاطمه زهرا گذاشت.

ماجرای نامگذاری فرزندانتان نشـان می‌دهد شهید بسیار به اهل بیت علاقه و اعتقـاد داشـتند. کمـی از زندگی با ایشان بگویید.

نعمت‌الله مردی بسـیار مؤمـن، معتقد و متعهد بود. لحظه به لحظه زندگی با شهید خاطره است. همسرم متولد اول فروردین ۵۲ در هرات افغانستان بود. پدرش براتعلی اسم شهید را نعمت‌الله انتخاب کرد چون خدا پس از سـه دختر به آنها پسر داده بود و پدر شهید به مادر شهید گفته بود این پسر نعمت خداست بیاییم اسم او را نعمت‌الله بگذاریم. وقتی شهید نوزادی چند روزه بود، به شدت بیمار شد و چند دکتر بردند تا اینکه مادر شهید گفت یا امام حسین(ع) این پسرم را نذر شما می‌کنم و در راه شما می‌دهم او را شفا بده. بچه‌ای که دکترها جواب کرده بودند نفسـش برگشت و شفا یافت. مادرشوهرم خانم منصوره عطایی از یک خانواده متوسط به لحاظ مالی اما بسیار مذهبی بود. ایشان فرزندانش را معتقد بار آورد.

پس شهید تک پسر خانواده بود؟

نه بعد از نعمت‌الله، خدا به خانواده ایشان یک پسر دیگر هم داد. به این ترتیب ۹ خواهر و دو برادر بودند. نعمت‌الله بسـیار رابطه عاطفی با مادر و خواهرها و تنها برادرش داشت. مخصوصا با خواهرش زهره خانم رابطه نزدیکی داشـت. همسرم شغل‌های آزاد زیادی را تجربه کرد. از شش سالگی شروع به کار کرد. به دلیل اینکه از شش سـالگی پدرش را از دسـت داده بود، بنابراین نعمت‌الله مجبور شد تحصیلات ابتدایی را رها کند و به کار بپردازد. مدتی هم نصف روز درس می‌خواند و نصف روز سـر کار می‌رفت. در کودکی در یک کارگاه زنجیرسازی (زنجیر برای عزاداری محرم) و ساخت تفنگ بادی کار می‌کرد. در نوجوانی سـال‌های زیادی به کار زهتابی روده گوسـفند پرداخت. در سال‌های اخیر قبل از شهادت هم به کارهای ساختمانی و گچکاری مشـغول بود. چند جا هم به عنوان کارگـری و فروشـندگی کار می‌کرد. بسـیار نسبت به کسب مال حلال حساس بود و نه تنها پولی که درمی‌آورد نباید حـرام بود، بلکه اگر احساس می‌کرد شاغل بودن در آن کار ذره‌ای شبهه‌ناک اسـت آن کار را رها می‌کرد و به کار دیگری مشغول می‌شـد. رد مظالم می‌داد و از مال شبهه‌ناک هم بسیار فراری بود.

خصوصیت بارز اخلاقی شهید چه بود؟

بسـیار مهربان و خـوش برخـورد، متواضع و مخلص بود. زندگی سـاده و بسیار عاشقانه‌ای در کنار هم داشتیم. همسـرم در مجالس اهل بیت (ع) شرکت می‌کرد و کتاب‌های اعتقادی می‌خواند. سرودها و مداحی‌های مربوط به اهل بیت و امام زمان(عج) گوش می‌کرد. گوش دادن به رادیو معارف و تماشای شبکه قرآن از کارهای روزمره‌اش بود.

چطور شـد خانواده شـهید بـه ایران مهاجرت کردند؟

سـال ۱۳۶۰ به علت جنگ افغانستان و حمله شوروی به افغانستان، خانواده همسرم به ایران مهاجرت کردند. البته یک‌بار قبل از شـهادت همسرم، با داشتن دو فرزند در سال ۸۳ به هرات مهاجرت کردیم. چهار سال آنجا ماندیم و مجدد در سال ۸۷ به ایران و مشـهد الرضا برگشتیم. به علت علاقه شـدید به آقا امـام رضا(ع) برای همیشه در مشهد ساکن شدیم.

چطور شـد همسـرتان راهـی جنگ مقاومت شـدند؟ شـما با رفتن ایشان مخالفتی نداشتید؟

سال ۱۳۹۲ بود که خبر جنگ و هتک حرمت به مقبـره حجربن عـدی به گوش همسـرم رسـید. خونش به جوش آمد که مبادا خدای نکرده دشـمن به حرم اهل بیت(ع) جسارت کند. آن موقع تازه دخترمان به دنیا آمده بود که قضیه سوریه رفتن را با من مطرح کرد. من نگران بودم اگر نعمت‌الله برود و شـهید شود با چهار بچه چـه کار کنم، بنابرایـن با رفتن ایشـان مخالفت کردم. نعمت‌الله دیگر حرفی از رفتن پیش من نزد تا مـرا ناراحت نکند. تا اینکه اربعین اباعبدالله (ع) در سال ۹۳ همگی راهی کربلا شـدیم. برای اولین بار بود که در پیاده‌روی اربعین شـرکت می‌کردیم. داشتن آرامش و صبـر ارمغان زیـارت اباعبدالله (ع) برای هر دوی ما بود. پس از بازگشت از زیارت، همسـرم مجدد رفتن خودش را برای جنگ مطرح کـرد و گفت: «من در سـفر اربعین به چهار حرم اهل بیت رفتم و دعا کردم تا شـما راضی شـوید». من به ایشان گفتم به شرطی رضایـت می‌دهم که بـه خط مقـدم نروید و زنده و سـالم برگردید. اولین و آخرین اعزام نعمت‌الله ۳۰ دی ۹۳ بود. او با شهیدان مرتضی عطایی(ابوعلی)، علیرضا توسـلی(ابوحامد) و رضا بخشـی(فاتح) همرزم بود. بزرگ‌ترین آرزوی نعمت‌الله شـهادت بود. دقیقاً ۴۰ روز پس از حضورش در سـوریه در هشتم اسفند ۱۳۹۳ در عملیات تل قرین با اصابت سه گلوله قناسه به پیشانی‌اش به همراه ابوحامد، فاتح و چهار نفر دیگر از همرزمانـش به درجه رفیع شـهادت نائل آمد. پیکر شـهید در بلوک ۳۰ بهشت رضای مشهد آرام گرفت.

> یک‌بار شـهید یک کیسـه فریزر نخود و کشـمش آورده بود. به من داد کـه آنها را بشویم و بخوریم. چون می‌گفت: «توی انبار موقع جابه‌جایی کارتن نخود و کشـمش از دسـتم افتاد روی زمین. از نظر شرعی درسـت نبود بدیم دست مشـتری، دادم صاحب مغازه وزنـش کرد و پولـش رو از حقوقم کم کرد. بشور تا خودمون بخوریم.»

تشییع پیکر شهید نجفی

> نعمـت‌الله محرم‌هـا می‌گفـت: «از صبح برویم هیئت که اسم ما از صبح در فهرست عزادارها ثبت شـود». حواسش بود نیت غیر عزاداری نداشته باشـد. حتی گاهی در هیئت‌هـا غـذا نمی‌خـورد و می‌گفت: «نکند یک لحظه از دلم گذشـته باشد که این هیئـت را بروم چون غـذا می‌دهند». اصـول و قوانینی بـرای خودش داشـت

وصیت شهید به شما و بچه‌ها چه بود؟

همسـرم در وصیتنامه خـودش فرزندانش را سفارش به تقوا، انجام واجبات، ترک محرمات، پیروی از اسلام و قرآن در سـایه ولایت و اهل بیت(ع) کرده است.

چه خاطراتـی از خلق و خوی شـهید دارید؟

او همیشه حرمت ایام عزاداری اهل بیت (ع) را نگه می‌داشـت. دهه اول محرم از صبح زود در هیئت‌ها شـرکت می‌کرد و می‌گفت: «از صبح بریم که اسـم ما از صبح در فهرسـت عزادارها ثبت بشه». حواسـش بود که ذره‌ای نیت غیر عزاداری نداشته باشد. حتی گاهی در هیئت‌ها غذا نمی‌خورد و می‌گفت: «نکند یک لحظه از دلم گذشته باشـد که این هیئت را بروم چون غذا می‌دهند». اصـول و قوانینی برای خودش داشـت. به من هـم حرفی نمـی‌زد و کاری به بقیه نداشت.

شـام غریبان هم که می‌شـد اصلاً لب به غذا و آب نمی‌زد. اسـتدلال می‌کـرد: «اهل بیت پیامبـر(ص)، زن و بچه‌های امام حسـین(ع) الان تشنه و گرسنه‌اند. من چطور راضی شوم با این شرایط غذا بخورم». گفته بودم که همسرم همه نوع کار را تجربه کرده بـود. وقتی کاری شبهه داشت سریع از آن کار کناره می‌گرفت. همسرم مدتی در بازار رضا در یک مغازه آجیل و خشکبار مشغول کار شـد. من می‌دیدم که همسرم خیلی خوشحال نیست. از آن نعمت‌الله خنده‌روی با حوصله خبری نبـود. یک روز از او پرسـیدم چرا اینقـدر ناراحتـی؟ در جوابم گفت: «می‌خواهم بـروم در انبـار کار کنم». به او گفتم کار سـنگین برایت خوب نیسـت، تازه درد پهلویت کم شده است. مگر در مغازه راحت نیسـتی؟ شـهید در جوابم گفت: «در انبار باشم بهتر است. اینقدر عذاب نمی‌کشم. من هیچ وقت به خانم‌ها نگاه نمی‌کنم. سـرم همیشه پایین است ولی وضعیت زن‌هایی که می‌آیند بازار خیلی بد اسـت. برای همین انبار راحت‌ترم.»

یک‌بار یک کیسه فریزر نخود و کشمش آورده بود، به من داد که آنها را بشـویم. گفت: «توی انبار موقع جابه جایی کارتن نخود و کشـمش از دستم افتاد روی زمین. از نظر شرعی درست نبود بدیم دست مشـتری، دادم صاحب مغازه وزنش کرد و پولش رو از حقوقم کم کرد. بشور تا خودمون بخوریم.»

در آخر چه حرفی از دلتنگی‌های خود برای شهیدتان دارید؟

همیشه دور از چشم فرزندانش برایش بی‌قراری می‌کنم. هـزار بار دلتنگش می‌شـوم. با خودم می‌گویم کاش شهید راه و رسم چله گرفتن را به من یاد می‌داد. همان چله عاشقی که آخرین بار گرفت و به جبهه رفت و بعد از ۴۰ روز ساکن بهشت شد.

با خودم می‌گویم نعمت‌الله همیشه بوی بهشت می‌داد. در دنیا هم اهل بهشت بود ولی می‌دانم در بهشـت هم یک جای خالی بـرای من نگه داشته اسـت و از آنجا برایم دعا می‌کند که من هم بهشتی شوم.

خاطره

تصویری از سنگر رزمندگان در منطقه مجنون

خاطراتی از حضور در خطوط پدافندی مجنون در گفت‌وگو با یک رزمنده دفاع مقدس

هور در آتش است!

■ علیرضا محمدی

متنی که پیش‌رو دارید خاطراتی از حضور در خط پدافندی جزایر مجنون است که در گفت‌وگو با رضا احمدی از رزمندگان دفاع مقدس از زبان ایشان بیان می‌شود. احمدی در تابستان ۱۳۶۳ مدتی در جزایر مجنون حضور داشت.

■ **تابستان مجنون**

جزایر مجنون در اسـفند ۱۳۶۲ از سـوی رزمندگان و طی عملیات خیبر تصرف شدند. این دو جزیره مصنوعی در واقع ماحصل یک خاکریزی وسیع در منطقه هور بودند که عراق برای اکتشافات نفتی انجام داده بود، بنابراین مجنون بین نیزارها و آبگرفتگی‌های هور قرار داشت و زمستان‌های سخت و تابستان‌های گرمی داشـت. در این منطقه انواع پشه‌ها، ماهی‌های گوشـتخوار، موش‌ها و نیزارهای نوک تیز وجود داشـتند که باعث می‌شدند طبیعت خشـنی در آنجا ایجاد شود. جالب اسـت که پیش از شـروع جنگ، تعدادی از افراد بومی در روستاهای بسـیار کوچک و پراکنده‌ای که در خشـکی‌های هور وجود داشـت، زندگی می‌کردند. تعـدادی از این بومی‌ها تا عملیات خیبر هم در منطقه بودند. برای ما که آن موقع جـوان و رزمنده بودیم، بسیار جای تعجب داشت که این مردم چطور در چنین محیطی زندگـی می‌کردند. اعزام من به جبهه مربوط به تابستان ۶۳ می‌شد. گرمای هوا به قدری زیاد بـود که بچه‌ها به شوخی می‌گفتند هور در آتش است. بعدها یک فیلم سـینمایی هم با همین نام «هور در آتش» ساخته شد که البته نامگذاری آن ربطی به شوخی ما بچه‌های رزمنده نداشت.

■ **سنگرهای محصور**

من تقریباً اوایل تیرماه به مجنون رفتم. خود جزیره نسبت به خط پدافندی در پد خندق شرایط بهتری داشـت. جزایر مجنون طول زیاد اما عرض کمی داشتند، اما همین محیط نه چندان وسیع آن قدر برای ما بزرگ بود که به راحتـی بتوانیم روی آن تـردد کنیم ولی در بعضی از سـنگرها که روی پل‌های شناور و میان نیزارها سـاخته شـده بودند، شرایط بسیار سخت بود. آنجا حتی نیروی پیاده هم نمی‌توانست به راحتی جابه‌جا شود. محیط کوچک بود و ظهرها حالت خفگی به آدم دست می‌داد. گرمای هوا و تبخیر آب و دم کردن هوا همگی مزید بر علت می‌شدند. گاهی هم بوی نامطبوعی از لجن‌ها یا ماهی‌های مرده‌ای که بین نیزارها می‌مردند، پخش می‌شـد. نکته دیگری که در خط پدافنـدی مجنون وجود داشت، اثرات برجای مانده از بمباران شیمیایی دشمن در عملیات خیبر بود. در خیبر بعثی‌ها برای اولین بار بمباران وسیع شیمیایی انجام دادند. هر چند واحد (ش. میـم. ر) جزیره را پاکسـازی کرده بود، ولی نمی‌شـد مطمئن باشیم که همه جا کاملاً پاک شده است. گاهی باد می‌توانست خاک‌های آلوده را در هوا منتشر کند و با استنشاق این ذرات آلوده، ممکن بود یک فرد آلوده شود.

■ **غواص‌های دشمن**

در برخی از خطوط دفاعی مربوط به عملیات خیبر، مثـل پد خندق یا نقاطـی در جزیره مجنون جنوبی که هنوز بخش کوچکی از آن در اختیار دشمن بود، سنگرهای کمین ما با سنگرهای دشمن بسیار نزدیک هم بودند. گاه این فاصله تا کمتر از ۱۰۰ متر می‌رسید. در چنین شرایطی شب‌ها بعضی از این سنگرها بین نیروهای خودی و دشمن دست به دست می‌شدند. یک نفر از آن طرف یا از سمت ما می‌رفت و داخل سنگر طرف مقابل نارنجک می‌انداخت. یا سنگرهایی که داخل هور قرار داشتند خیلی وقت‌ها مورد حمله کماندوها یا غواص‌های دشـمن قـرار می‌گرفتند که از داخل آب می‌آمدند و روی این سـنگرها بمب کار می‌گذاشتند؛ بمب‌های ساعتی که لحظاتی بعد منفجر می‌شدند و به رزمندگان داخل سنگرها آسیب می‌رساندند. اینها همه بخشی از سختی‌های حضور در خط پدافندی مجنون بود که باید نسـل جوان حداقل به شمه‌ای از این شرایط سـخت واقف باشد و بداند که رزمندگان ما با چه سـختی‌هایی دست و پنجه نرم می‌کردند.

> تعدادی از افراد بومی در روسـتاهای بسـیار کوچک و پراکنـده‌ای که در خشـکی‌های هـور وجود داشـت، زندگـی می‌کردنـد. تعـدادی از این بومی‌ها تـا عملیـات خیبر هـم در منطقه بودنـد. برای ما کـه آن موقع جوان و رزمنده بودیم، بسـیار جای تعجب داشـت که این مـردم چطور در چنین محیطی زندگی می‌کردند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۵۷

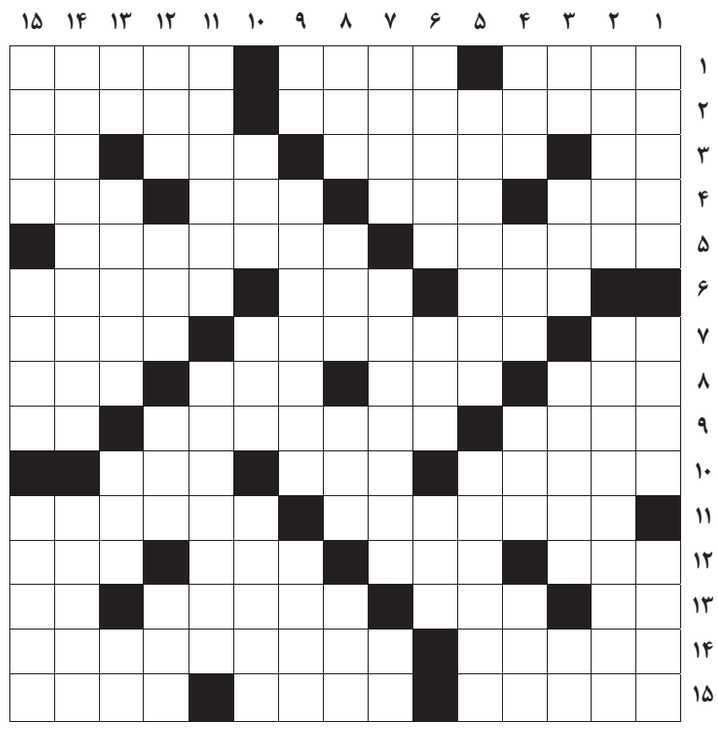

از راست به چپ

■ ۱- برناگرد دل پیر- خاندان و دودمان- ممکن ساختن ■ ۲- طرح واگذاری آن به منظور مشارکت و کمک به محرومان در دسـتور کار دولت قرار گرفت- باور غیر دینی و غیر علمی ■ ۳- ضمیر مخاطب- از درختان سایه‌گستر- اسلوب و روش- همسایه کهنسال تهران ■ ۴- رود مرزی- سرور و آقا- حلال مشکلات- میوه‌ای که به مسواک دندان معروف است ■ ۵- از چین‌خوردگی‌های زمین- این نیاز جسمی از طریق مصرف مواد گیاهی و جانوری سالم تأمین می‌شود ■ ۶- دورویی- پاپوش- نام مسی، سـتاره فوتبال دنیا ■ ۷- هجوم نظامی- میوه‌ای مناسب برای افراد مبتلا به فشار خون- شیطان‌صفت ■ ۸- یکی از شبه‌فلزات- مقابل هیچ- گاز تنفسـی- گرما و حرارت ■ ۹- پرسش- آزرده خاطر کردن- نفس خسته ■ ۱۰- برده و بنده- گل سرخ- سلاح کاشتنی ■ ۱۱- ضداجباری- به دست آوردن ■ ۱۲- مرتجع فلزی- تقویت‌کننده زمین زراعی- فعل و عمل- پاداش ■ ۱۳- حرف دهن‌کجی- عیب و ننگ- گروگیرنده ملک- بنده و شما ■ ۱۴- از شهرهای فرانسه- ترکیبی فارسی به معنای چهره نورانی ■ ۱۵- اسپانیای عرب- خواب خوش- تراکتور شالیزار

از بالا به پایین

■ ۱- لقب رستم- لبخندزدن- فدراسیون بین‌المللی بسکتبال ■ ۲- سرور بزرگ، خداوند- از نژادهای باستانی انسان تا عصر حجر ■ ۳- رمق آخر- مهمانی- خریدار اموال مسروقه- رنگ خون انگلیسی ■ ۴- راهب بودایی- خونبها- دشتی در ایران- واحدی برای پارچه ■ ۵- منسوب به توده مردم- یکی از پادشاهان کیانی ■ ۶- درس دادن- نوعی شیوخ خوابیدن- زادگاه حضرت ابراهیم ■ ۷- ایمان و عقیده- ورزشکار مقاوم و با اراده- مالامال ■ ۸- نوعی آچار- پایبندی به قول و قرار- گستاخ و بی‌پروا- لیست غذا ■ ۹- لخت- طرح و نقشه ارائه شده برای تصویب- قایق بزرگ ■ ۱۰- مرگ و میر- قوم آتیلا- پایان و آخر ■ ۱۱- خلل پیداکردن- اثری از ارنست همینگوی، نوبل برده در سال ۱۹۵۴ میلادی ■ ۱۲- شریک زن- نیاز صنف نجار- از ارکان نماز- مهم‌ترین صادرات کشور ما ■ ۱۳- ویتامین جدولی- سـدی نزدیک تخت جمشید- سوره زنان- خط کش مهندسی ■ ۱۴- منظومه ابوشکور بلخی- خلاصه‌گویی ■ ۱۵- توپ و تشر- زبان- مساوی و یکسان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۱					۸		
۷						۲		
۶					۲	۴		
				۵				
۴	۸	۹						
							۱	۴
		۵	۳					
							۸	۳
		۴	۱				۹	۶

جدول کلمات متقاطع
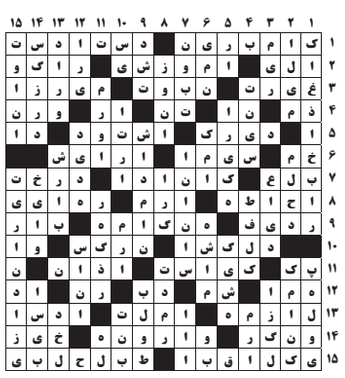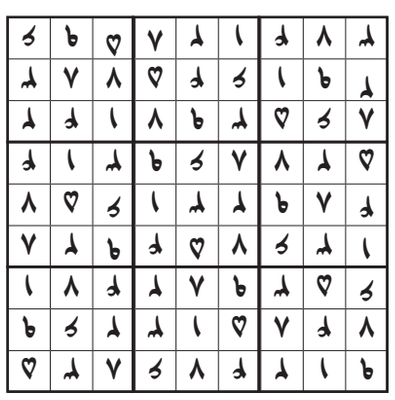
پاسخ جدول شماره ۷۰۵۶